مجلهٔ
دانشکده ادبیات مشهد

شمارهٔ ۱ و ۲ بهار و تابستان ۱۳۴۷ سال چهارم

جلال متینی

گزدم، کژدم؟

فارسی‌زبانان امروز با جانوری گزنده به نام «کژدم»[1] که به زبان عربی «عقرب» نامیده می‌شود و حیوان‌شناسان آنرا جانوری «از شاخهٔ بندپایان، از ردهٔ عنکبوتیان، و از دستهٔ شکم‌بند داران ... »[2] می‌دانند، آشنایی کامل دارند. این جانور را در برخی از شهرها و روستاهای ایران نظیر کاشان، قم، یزد، و مشهد و ... به نام عقرب می‌خوانند، ولی در بعضی از شهرها و دیههای دیگر استعمال کلمهٔ فارسی معادل آن با ضبطهای مختلف رایج‌تر است. در فارسی ادبی امروز نیز کلمهٔ معادل «عقرب» همین کلمهٔ «کژدم» است که در کتب لغت هم عموماً آنرا با املای «کژدم» (با کاف تازی و زاء فارسی) ضبط کرده‌اند. اما بندرت در بعضی از کتابهای لغت

فارسی به‌فارسی و یا عربی به‌فارسی نظیر السامی فی الأسامی ، مقدمة‌الأدب زمخشری، منتهی‌الارب، فرهنگ‌نظام، فرهنگ‌اندراج، لغت‌نامهٔ دهخدا و فرهنگ فارسی دکتر معین کلمهٔ مورد بحث را به‌صورتهای : گژدم[۳] ، گژدهم[۴] ، و کزدم[۵] نیز نوشته‌اند ، ولی پیداست که فرهنگ‌نویسان چند قرن اخیر تلفظ این کلمه‌را «کژدم» دانسته‌اند و به‌نظر ایشان ضبطهای دیگر در درجهٔ دوم از اهمیت قرار داشته‌است و یا بعضی ازایشان هر تلفظی را بجز «کژدم» خطا پنداشته‌اند[۶] .

در متون نظم‌ونثر فارسی نیز که به‌طبع رسیده‌است ، اگر مصححان رسم‌الخط نسخهٔ خطی را به رسم‌الخط امروزین فارسی تغییر داده باشند ، این کلمه را ، گرچه در نسخهٔ خطی به‌شکل «کزدم» نوشته شده‌باشد به‌صورت «کژدم» تغییر داده‌اند ، و چنانچه برخی از مصححان خودرا پای‌بند مراعات رسم‌الخط نسخهٔ خطی کرده‌باشند ، به‌علت آنکه در اکثر نسخه‌های قدیمی فارسی (از ابتدای قرن ششم تا حدود قرن هشتم و نهم هجری) حرفهای «کـ» و «گ» هردو به‌شکل «کـ» ، و حرفهای «ز» و «ژ» هردو به‌صورت «ز» کتابت شده‌است این کلمه را به تبعیت از نسخهٔ خطی به‌شکل «کزدم» چاپ کرده‌اند[۷]. ولی امروز اهل زبان و اهل ادب بطور کلی این کلمه‌را حتی در متون قدیمی گرچه به‌شکل «کزدم» نیز ضبط شده‌باشد به‌تلفظ رایج و غالب امروز ایران «کژدم» می‌خوانند و موضوع را به بحث رسم‌الخط و از نوع: «هزده = هژده ، کزاوه = کژاوه ، کفت = گفت ، بروین = پروین ، جیست = چیست» مربوط می‌شمارند .

آیا شاعران و نویسندگان و عالِمان فارسی‌زبان که در ده یازده قرن اخیر این کلمه‌را بارها در آثار خود و ازجمله درموارد زیرین بکار برده‌اند ، آنرا مثل

بنده و شما «کژدم» تلفظ می‌کرده‌اند ؟

مگر ز مار سیه داشتی بشب بالین　　مگر ز کژدم جراره داشتی بستر ۸

فرخی

می‌زده‌را هم به‌می دارو ومرهم بود　　راحت کژدم زده کشتهٔ کژدم بود۹

منوچهری

زانکه‌زلفش کژدمست وهر که‌را کژدم گزید　　مرهم آن زخم‌را کژدم نهد کژدم فسای۱۰

منوچهری

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا　　گوئی زبون نیافت زگیتی مگر مرا۱۱

ناصرخسرو

کژدم که درد و رنج دهد مر ترا ازتو　　روزی همان همی بخوردبر ز کژدمی۱۲

ناصرخسرو

کلك کژدم‌شکل من در لعب دارد نکتها　　همچنان‌شیرین که زنبور عسل اندرلعاب۱۳

شمس طبسی

«چنان که نیش کژدم اگرچه بسیار دَم بسته دارند و در اصلاح آن مبالغت نمایند چون بگشایند بقرار اصل باز رود» کلیله و دمنه

«زهر کزدم سرد بوذ و زهر غندَه سرد بوذ ، و زهر جرّاره گرم بوذ ، و این آن کزدمان بوند که دم‌کشان برند»۱۵

هدایة‌المتعلمین فی‌الطب

«کاشان شهریست بسیار نعمت ... وی تازیان‌اند بسیار و از انجا دبیران و ادیبان بسیار خیزند و اندر وی کژدم بسیار خیزد»۱۶

حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب

از قرائن موجود چنانکه گذشت ــ و به‌خصوص با توجه به‌فرهنگهای فارسی که در قرون اخیر تألیف شده ، و متون ادبی فارسی که در چهل پنجاه سال اخیر

تصحیح و طبع گردیده‌است ــ چنین برمی‌آید که این کلمه در زبان اهل قلم و ادب در روزگار پیشین نیز به‌همین‌صورتی که ما امروز تلفظ‌می‌کنیم، تلفظ‌می‌شده‌است یعنی «کژدم» ولا غیر ، و آنچه بظاهر صحت این امر را می‌تواند تأیید کند آنست که به‌قول مؤلف فرهنگ آنندراج «عقرب‌را کژدم باین سبب گویندش که دمش کج میباشد»[۱۷] .

* * *

علت نگارش این مختصر آنست که‌برای نگارندهٔ این سطور ، ضمن مطالعه و تصحیح نسخهٔ منحصر بفرد تفسیر قرآن‌مجید محفوظ درکتابخانهٔ دانشگاه‌کمبریج انگلستان (Mm. 4.15, Erpenius) در موردضبط و تلفظ کلمهٔ «کژدم» تأملی حاصل شده و پس‌از دقت بسیار بدین نتیجه رسیده‌است که مؤلف و کاتب این نسخه و یا یکی از ایشان ، این کلمه‌را مانند امروز«کژدم» تلفظ نمی‌کرده‌اند و در لهجهٔ محلی ایشان این کلمه «گزدم» تلفظ می‌شده‌است که ضبط آن بدین‌شکل در فرهنگهای فارسی نیامده‌است .

تفسیر موردبحث مشتمل بر نیمهٔ دوم قرآن مجیداست که به‌سال ۶۲۸ هجری کتابت شده و یکی از نسخه‌های گرانبهای خطی فارسی کتابخانهٔ کمبریج‌است[۱۸] . نام مؤلف و تاریخ تألیف تفسیر بر ما مجهول‌است ، ولی بنا بر قرائن سبک‌شناسی و با توجه به زبان کتاب می‌توان آنرا از آثار اواسط قرن پنجم هجری دانست .

کاتب این نسخه ، در نگارش چهار حرف فارسی (پ، چ، ژ، گ)، در کمال دقت بدین شیوه عمل کرده‌است که سه حرف : «پ، چ، گ» را در تمام کتاب که در حدود ۷۴۰ صفحهٔ بزرگ بیست‌ویک‌سطری (باندازهٔ ۲۲/۵ × ۳۲ سانتی‌متر)است

بەشکل «ب، ج، کـ» نوشته‌است ولی‌حرف «ژ» را درتمام موارد در کلماتی نظیر: هژده ، اژدها ، مژده ، ژند و... بی‌استثناء با سه نقطـه (مانند رسم‌الخط معمول امروزی این حرف) کتابت کرده‌است . اما همین کاتب که حرف «ژ» را در کلمات مختلف با سه نقطه نوشته و حتی کلمهٔ «کژ = کج» را همه‌جا با سه نقطه و به‌شکل «کژ» نوشته‌است (ازجمله دوبار در ورق b ۱٤۰) ، کلمهٔ «کژدم» را که بارها به‌صورت مفرد و جمع در متن کتاب بکاررفته‌است ، بی‌استثناء با کاف تازی و زاء تازی و به‌شکل «کزدم» و «کزدمان» کتابت کرده‌است مانند :

«تا آن‌شب جندین مار و کزدم او را اندرآن غار بکزیده بودند» (ورق a ۲٦۲) ؛ «و خواب بر اهل‌دوزخ برافکند تا مالِك را و عوانان و زبانیهٔ دوزخ را و شیران و سکان و ماران‌و کزدمان دوزخ‌را همه خواب ببرد» (ورق b۲۱۳) .

چون در نسخهٔ عکسی این تفسیر حرف «پ» نیز فقط در دو سه مورد با سه نقطه نوشته شده‌بود ، نگارندهٔ این‌سطور، اصل نسخهٔ خطی را در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج از جهت اصلی و الحاقی بودن نقطه‌های «پ» و «ژ» نیز مورد مطالعه و معاینه قرار داد، و دریافت که حرف «پ» در چند کلمهٔ موردبحث ، در اصل با یك نقطه بوده و بعداً به‌وسیلهٔ شخصی بجز کاتب نسخه ، به هریك از آنها دو نقطه افزوده شده‌است ، ولی سه نقطهٔ حرف «ژ» در کلمات مختلف ؛ در تمام موارد ، اصلی‌است و به‌قلم کاتب نسخه نوشته شده‌است .

چون این موضوع تأیید گردید، چنانکه گذشت ، نگارنده متوجه شد که در لهجهٔ مؤلف یا کاتب و یا هر دوتن ایشان ، این کلمه به‌صورتی جز «کژدم» تلفظ می‌شده‌است زیرا دلیلی وجود ندارد که‌در نسخهٔ موردبحث ، حرف «ژ» همه‌جا

با سه‌نقطه نوشته شده‌باشد و کلمهٔ «کژ» نیز که بــه عقیدهٔ برخی جزء اول کلمهٔ «کژدم» را تشکیل می‌دهد[19] در همین نسخه در تمام موارد با سه نقطه ضبط شده باشد، ولی کاتب کلمهٔ «کژدم» را با یك‌نقطه و به‌صورت «کزدم» کتابت کرده و آنرا «کژدم» تلفظ نموده باشد.

برای پی‌بردن به تلفظ صحیح این کلمه در لهجهٔ مؤلف و کاتب تفسیر قرآن موردبحث ناگزیر بایدبه‌اسناد ومنابع‌دیگر و ازجمله به‌زبان پهلوی، لهجه‌های زندهٔ فارسی و درصورت امکان به‌برخی از نسخه‌های خطی قدیمی فارسی مراجعه کرد.

در زبان پهلوی این کلمه‌را که به صورتهای: گژدوم[20] gazhdum ، گژدم[21] gazhdam ، گـــازدومب[22] gāzhdumb ، گـــزدوم[23] gazdum، و گـــزدومب[24] gazdumb بکار رفته‌است مرکب از دو جزء «گژ» یا «گز» (برابر گزیدن فارسی) به‌اضافهٔ «دم» ، «دوم» و یا «دومب» (برابر دُم فارسی) دانسته‌اند[25] که در شکلهای مختلف بطوری کــه ملاحظه می‌شود باحرف «گ» (کاف‌فارسی) آغاز می‌شود نه با «کـ» (کاف تازی) ، وجزء اول آن در زبان پهلوی «گژ» یــا «گز» است نه «کژ» چنانکه مؤلف الصراح پنداشته‌است[26] ، و بدین‌ترتیب معنی کلمه می‌شود جانوری که دارای دُمی گزنده‌است نه جانوری دارای دُمی کج.

امروز در بعضی از لهجه‌های زندهٔ فارسی، دراستعمال مردم شهرها وروستاها نیز تلفظ این کلمه با تلفظ آن در زبان پهلوی یکسان است چنانکه در لهجــهٔ شهمیرزادی[27]، بلخ[28]، و زبان عامهٔ مردم افغانستان[29] « گژدم » ، و در برخی از شهرهای دیگر مانند بشرویه[30]، قائن[31]، بیرجند[32]،وطبس[33] «گزدم» gazdom، و در تربت[34] و توابع این‌شهر «گِزدوم» gezdum و در نهارجانات[35] از توابع بیرجند

به‌صورتهای گژدم gazhdom ، گزُدم gazdom ، گزدِم gazdem تلفظ می‌گردد.
در این لهجه‌ها نیز جزء اول کلمه با حرف «گ» (کاف فارسی) شروع می‌شود نه با «ک» (کاف تازی).

در قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی فارسی که به‌دست ما رسیده‌است: الأبنیه عن حقایق‌الأدویه تألیف ابومنصور موفق‌بن علی‌الهروی، مکتوب به‌سال ۴۴۷ هجری[۳۶]، هدایة‌المتعلمین فی‌الطب تألیف ابوبکر ربیع‌بن احمدالأخوینی البخاری ، مکتوب به‌سال ۴۷۸ هجری[۳۷] ، و قسمتی از تفسیر پاک محتملاً مکتوب قبل از سال ۴۵۰ هجری[۳۸]، به‌شرحی که درمقالهٔ دیگرخود زیر عنوان «رسم‌الخط فارسی در قرن پنجم هجری» توضیح داده‌ام[۳۹] ، کاتبان قرن پنجم چهار حرف فارسی (پ، چ، ژ، گ) را در کلمات مختلف به دو شکل ، یعنی گاهی به‌شکل : «پ ، چ ، ژ ، گ ، ڭ ، گ» و در برخی از موارد به‌صورت: «ب ، ج ، ز ، ک» نوشته‌اند (در تفسیر پاک چهار حرف فارسی تقریباً همه‌جا از چهار حرف مشابه تازی مشخص گردیده‌است) . در این نسخه‌ها با آنکه حرف «ژ» در بسیاری از کلمات مانند : جوژه ، لژن ، لاژوردی ، آژنگ ، مژه ، فرژه و حتی در کلمه « کژ » با سه‌نقطه‌هم کتابت‌شده‌است[۴۰] کلمهٔ « کژدم » بجز در یک‌مورد ــ که بدان اشاره خواهدشد ــ همه‌جا با زاء تازی و به‌شکل « کزدم » نوشته شده‌است . سؤالی که پیش می‌آید آنست که بچه‌سبب کاتبان قرن پنجم این‌کلمه‌را یک‌بار هم با «ژ» (زاء فارسی) ننوشته‌اند .

مثال ازهدایة‌المتعلمین فی‌الطب :

[صفت] معجون عقارب سوخته کی سنگ بیرون آرد : بگیرد کـزدم سوخته

سه درم‌سنک و نیم........ اکر کزدم بکیرذ زندَه و بیکی دیک نو اندر کند..... و بامداذ بیرون ارذ ، کـزدمان بریان و خشک شده بوند یا سیاه شده .[٤١]

[صفته] روغن کـزدم آن بود کی کزدمان ریزه بکیری بسیار ..... و هرچند بیش بود کزدم ، [روغن] قوی‌تر آید[٤٢].

در نسخهٔ هدایةالمتعلمین فی‌الطب مکتوب به‌سال ٥٢٠ هجری، نسخهٔ‌محفوظ در کتابخانهٔ فاتح استانبول ، باآنکه کاتب نسخه ، حروف «پ، چ، ژ» را تقریباً در تمام موارد با سه‌نقطه نوشته‌است، کلمهٔ «کژدم»را همه‌جا به‌صورت «کژدم»کتابت کرده‌است . این نسخه ازنظر کتابت این کلمه بانسخهٔ تفسیر موردبحث یکسان‌است.

در نسخهٔ خطی کتاب السامی فی‌الأسامی مکتوب به‌سال ٦٠١ هجری ، نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ ابراهیم‌پاشا، ترکیه، که حرفهای «گ» و «ژ» به‌دوشکل: «گ، ژ» و یا «ك، ز» کتابت شده‌است نیز این کلمه به‌شکل«کزدم» ضبط گردیده‌است[٤٣] .

موضوع مهم دیگری که توجه بدان مارا در پی‌بردن به تلفظ صحیح این‌کلمه لااقل در قرن پنجم هجری یاری می‌کند آنست که کلمهٔ «کژدم» در کتاب الأبنیه عن حقائق‌الأدویه ، نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ ملی وین ، درعبارت زیرین به شکل «کزدم (= گزدم ، با کاف فارسی و زاءتازی) بکار رفته‌است:

«باذاورد: باذاورد کرم و خشکست ... و زخم گـزدم را منفعت دارد چون بکوبند و بر وی نهند» [٤٤] .

کـه ضبط کلمه بدین شکل با یکی از صورتهـای ملفوظ در زبان پهلوی مشابه‌است .

***

با توجه به ضبط کلمهٔ «کزدم» در تفسیر قرآن مجید محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج که شرح آن گذشت، وضبط این کلمه در نسخه‌های خطی فارسی قرن‌پنجم ، نسخهٔ هدایة‌المتعلمین فی‌الطب محفوظ در کتابخانهٔ فاتح استانبول ، نسخهٔ السامی‌فی‌الأسامی مکتوب به سال ۶۰۱ هجری، و تلفظ این کلمه در شهرهای بشرویه، قائن، تربت، بیرجند، وطبس به‌شکل «گزدم» و«گِزدوم»، معلوم می‌شود که این کلمه در لهجهٔ کاتب و مؤلف تفسیر قرآن موردبحث ویا یکی‌از ایشان یقیناً با زاء تازی تلفظ می‌شده‌است نه با زاء فارسی. وازطرف‌دیگر باتوجه به‌ضبط «گزدوم» در زبان پهلوی ، ضبط «گزدم» در کتاب الأبنیه عن حقائق‌الأدویه ، تلفظ زندهٔ «گزدم» در بشرویه ، طبس ، بیرجند و قائن ، و تلفظ زندهٔ «گِزدوم» در تربت نیز آشکار می‌گردد در لهجه‌هایی که حرف دوم این‌کلمه با زاء تازی (ز) تلفظ می‌شود حرف اول آن‌را باکاف فارسی (گ) تلفظ می‌کنند یعنی جزء اول کلمهٔ «کژدم» به‌صورت «گز» (هم‌ریشهٔ گزیدن فارسی) استعمال می‌شود نه «کژ». پس بدین‌ترتیب کلمهٔ «کژدم» را در تفسیر مورد بحث باید «گزدم» خواند، نه «کژدم» یا «گژدم».

* * *

آیا از آنچه گذشت نمی‌توان دوصورت زیر را نتیجه گرفت :

۱ــ کلمهٔ «کژدم» علاوه بر آنکه در لهجهٔ مؤلف یا کاتب تفسیر موردبحث به‌صورت «گزدم» تلفظ می‌شده‌است ، لااقل درلهجهٔ برخی ازشاعران ونویسندگان و عالمان فارسی‌زبان نیز قرنها به‌صورت «گزدم» یا «گژدم» تلفظ می‌شده‌است و فارسی‌زبانان درآن روزگاران دراستعمال‌این کلمه برای نامیدن «عقرب» به ٔدم

سه درم‌سنک و نیم........ اکر کزدم بکیرذ زندَه و بیکی دیک نو اندر کند.....
و بامداذ بیرون ارذ ، کـزدمان بریان و خشک شده بوند یا سیاه شده .[٤١]

[صفته] روغن کـزدم آن بود کی کزدمان ریزه بکیری بسیار ...... و هرجند
بیش بود کزدم ، [روغن] قوی‌تر آید[٤٢].

در نسخة هدایة‌المتعلمین فی‌الطب مکتوب به‌سال ۵۲۰ هجری، نسخة‌محفوظ در کتابخانة فاتح استانبول ، باآنکه کاتب نسخه ، حروف «پ، چ، ژ» را تقریباً در تمام موارد با سه‌نقطه نوشته‌است، کلمة «کژدم» را همه‌جا به‌صورت «کزدم» کتابت کرده‌است . این نسخه ازنظر کتابت این کلمه بانسخة تفسیر موردبحث یکسان‌است.

در نسخة خطی کتاب السامی فی‌الأسامی مکتوب به‌سال ۶۰۱ هجری ، نسخة محفوظ در کتابخانة ابراهیم‌پاشا، ترکیه، که حرفهای «گ» و «ژ» به‌دوشکل: «گْ، ژ» و یا «ك، ز» کتابت شده‌است نیز این کلمه به‌شکل «کزدم» ضبط گردیده‌است[٤٣] .

موضوع مهم دیگری که توجه بدان مارا در پی‌بردن به تلفظ صحیح این‌کلمه لااقل در قرن پنجم هجری یاری می‌کند آنست که کلمة «کژدم» در کتاب الأبنیه عن حقائق‌الأدویه ، نسخة محفوظ در کتابخانة ملی وین ، درعبارت زیرین به شکل «گزدم (= گزدم ، با کاف فارسی و زاء‌تازی) بکار رفته‌است:

«باذاورد: باذاورد کرم و خشکست ... و زخم گـزدم را منفعت دارد چون بکوبند و بر وی نهند» [٤٤] .

کـه ضبط کلمه بدین شکل با یکی از صورتهـای ملفوظ در زبان پهلوی مشابه‌است .

***

با توجه به ضبط کلمهٔ «کژدم» در تفسیر قرآن مجید محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج که شرح آن گذشت، وضبط این کلمه در نسخه‌های خطی فارسی قرن‌پنجم ، نسخهٔ هدایةالمتعلمین فی‌الطب محفوظ در کتابخانهٔ فاتح استانبول ، نسخهٔ السامی‌فی‌الأسامی مکتوب به سال ۶۰۱ هجری، و تلفظ این‌کلمه در شهرهای بشرویه، قائن، تربت، بیرجند، وطبس به‌شکل «گزدم» و «گِزدوم»، معلوم می‌شود که این کلمه در لهجهٔ کاتب و مؤلف تفسیر قرآن موردبحث ویا یکی‌از ایشان یقیناً با زاء تازی تلفظ می‌شده‌است نه با ژاء فارسی. وازطرف‌دیگر باتوجه به‌ضبط «گزدوم» در زبان پهلوی ، ضبط «گزدم» در کتاب الأبنیه عن حقائق‌الأدویه ، تلفظ زندهٔ «گزدم» در بشرویه ، طبس ، بیرجند و قائن . و تلفظ زندهٔ «گِزدوم» در تربت نیز آشکار می‌گردد در لهجه‌هایی که حرف دوم این‌کلمه با زاء تازی (ز) تلفظ می‌شود حرف اول آن‌را باکاف فارسی (گ) تلفظ می‌کنند یعنی جزء اول کلمهٔ «کزدم» به‌صورت «گز» (هم‌ریشهٔ گزیدن فارسی) استعمال می‌شود نه «کز» . پس بدین‌ترتیب کلمهٔ «کزدم» را در تفسیر موردبحث باید «گزدم» خواند ، نه «کزدم» یا «گژدم» .

* * *

آیا از آنچه گذشت نمی‌توان دوصورت زیر را نتیجه گرفت :

۱ــ کلمهٔ «کزدم» علاوه بر آنکه در لهجهٔ مؤلف یـا کاتب تفسیر موردبحث به‌صورت «گزدم» تلفظ می‌شده‌است . لااقل درلهجهٔ برخی ازشاعران ونویسندگان و عالمان فارسی‌زبان نیز قرنها به‌صورت «گزدم» یا «گژدم» تلفظ می‌شده‌است و فارسی‌زبانان درآن روزگاران دراستعمال‌این کلمه برای نامیدن « عقرب » به ‌دم

گزندهٔ این جانور توجه داشته‌اند نه به‌کژی دم‌او، ولی به‌علت آنکـه در رسم‌الخط فارسی اکثر «گ»و«ک» به‌شکل«ک»،و «ز» و «ژ» به شکل «ز» کتابت می‌شده‌است ، همین کلمه‌ای را که «گَزدم» یا «گَزدم» تلفظ می‌کرده‌اند به‌شکل «کزدم» می‌نوشته‌اند مانند کلمات‌دیگر: درخت کز = درخت گز ، کز انکبین = گز انگبین ، کوز = گوز (گردو) ، کاز = گاز و....

۲ــ استعمال این کلمه به‌صورت «کژدم» در چندقرن اخیر در زبان اهل‌قلم وادب به عللی چند رواج یافته‌است که ازآن‌جمله‌است توجه به‌شکل این جانور و کژ بودن دم او ، و مشابهت ضبط «ز» و«ژ» در نسخه‌های خطی قدیمی فـارسی به‌شکل «ز» در کلماتی مانند : «مزده=مژده ، زبان = ژبان ، دریازه = دریاژه (دریاچه) ، نزند = نژند و ....»

یادداشت‌ها :

۱ــ لاتینی : Scorpio Crassicoda ، فرانسه : Scorpion

۲ــ فرهنگ فارسی دکتر معین، ص ۲۹۶۵ و ۲۹۶۶

۳ــ عقربان : گزدم نـر ، مقدمة‌الادب زمخشری ، چـاپ دانشگـاه تهـران ، ج ۱/۵۸؛ ؛ لدغته‌العقرب : بگزیدش گزدم ؛لدغاً: گزیدن گزدم ، ج ۲ همین کتاب /۶۹۰، دراین کتاب این کلمه در موارد دیگر به شکل«گزدم» چاپ شده‌است و از جمله یازده بار در ج۱/۵۸؛: گزدم: بالفتح و ضم دال، ف. بمعنی‌عقرب، فرهنگ انندراج /۳۵۸۷: «... بعضی این‌لفظرا گزدم (با گاف فارسی) ضبط کرده‌اند که گز مبدل گز از گزیدن باشد ... » فرهنگ نظام، ج۴/۲۴۱: گزدم: عقرب، همین فرهنگ‌ج۴،ص۳۹۵: گزدم، گزدم گردون، گزدم نیلوفری ... لغت‌نامهٔ دهخدا، ص ۳۳۰: فرهنگ فارسی دکترمعین، ص۳۳۱۳: شاهد «گرسنه» دروقائی [رودکی گفته : بیت: چارغنده («لفح۱۵۱»):

جـای غنده کـریـه با گزدمـان

خورده («لف»،خورد) ایشان پوسترویءمردمان

حاشیه ص۲۸٦، صحاح الفرس باهتمام دکترعبدالعلی طاعتی

٤ــ فرهنگ آنندراج ، ص۳۵۸۷؛ لغت‌نامهٔ دهخدا ، ص۳۳۰؛ لغت فارسی دکترمعین، ص۳۳۱۳ .

۵ــ العقرب و..... : کردم، الجرارة : کردم ماده ....، الابـرة : نیش کردم، السامی فی‌الاسامی، ص ۳۵۰، نسخهٔ عکسی انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ؛ عقربان : بالضم و تشدید الباء و تخفیفها ، کرمکی‌است که در گوش درآید و **کردم** نر یا کژدم نر : مکان معقرب .... زمین بسیار **کردم** . منتهی‌الارب ، ج ۸٦۰/۳ .

٦ــ فرهنگ آنندراج ، ج ۳٤۰۵/۵ .

۷ــ هدایةالمتعلمین فی‌الطب، تصحیح نگارندهٔ این سطور، از انتشارات دانشگاه مشهد ، صفحات ٦۰، ٤۹۰، ٤۹۱، ۵۰۰، ٦۳۳،٦۳۲ .

۹،۸ــ به‌نقل از فرهنگ فارسی دکتر معین، ص ۲۹٦٦ .

۱۰ــ دیوان منوچهری ، تصحیح دکتر دبیرسیاقی، چاپ ۱۳۲٦، ص۱۰۲ .

۱۱ــ دیوان ناصرخسرو ، تصحیح مجتبی‌مینوی ، چاپ ۱۳۰۷، ص٦ .

۱۲ــ دیوان ناصرخسرو، ص٤۵۰ .

۱۳ــ دیوان شمس طبسی، تصحیح تقی بینش، چاپ ۱۳٤۳، ص ۱۰۸ .

۱٤ــ کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دانشگاه تهران ، ص۹٤ .

۱۵ــ هدایةالمتعلمین فی‌الطب، ص٦۳۲ .

۱٦ــ حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب، به تصحیح سید جلال‌الدین طهرانی ، چـاپ ۱۳۵۲ هجری ، ص۸۳، ونیز رك. ص۵۷ .

۱۷ــ فرهنگ انندراج ، ج۳٤۰۵/۵ .

۱۸ــ این کتاب به‌تصحیح نویسندهٔ این سطور جـزو انتشارات بنیاد فرهنگ ایـران تحت طبع‌است .

۱۹ــ فرهنگ انندراج، ج ۳٤۰۵/۵ .

۲۰ــ برهان قاطع، به‌اهتمام دکتر معین، حاشیهٔ ص ۱٦۳۸؛ فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر فره‌وشی ، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ص۱۷٤ .

۲۱و۲۲ــ فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر فره‌وشی، ص۱۷٤ و ۱۷۵ .

۲۳ــ برهان قاطع به‌اهتمام دکتر معین، حاشیه ص۱٦۳۸؛ فرهنگ پهلوی، تألیف دکتر فره‌وشی ، ص ۱۷٤؛ واژه‌نامهٔ بندهشن، تألیف مهرداد بهار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۳٦٤ ، ۳٦۵ .

۲٤ــ واژه‌نامهٔ بندهشن ، تألیف مهرداد بهار ، ص۳٦٤ .

۲۵ــ برهان قاطع ، حاشیه ص۱٦۳۸ فرهنگ پهلوی ، ص۱۷٤ و ۱۷۵ .

۲٦ــ فرهنگ انندراج ، ج ۳٤۰۵/۵ .

۲۷ــ برهان قاطع، حاشیهٔ ص ۱۳۸

۲۸ــ به‌نقل از آقای نعیم امانشاه، دانشجوی افغانی دانشکدهٔ ادبیات مشهد .

۲۹ــ لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان ، تألیف عبدالله افغانی نویس ، ص ٤۹۰ .

۳۰ــ ازا فادات استاد بدیع‌الزمان فروزانفر .

۳۱ــ به‌نقل از آقای دکتر رضا زمردیان استادیار دانشکدهٔ ادبیات مشهد .

۳۲ــ به‌نقل از آقای دکتر ناصح دانشیار دانشکدهٔ پزشکی مشهد .

۳۳ــ به‌نقل از آقای اظهری ، کارمند ادارهٔ کل آموزش و پرورش خراسان .

۳٤ــ به‌نقل از آقای محمد قهرمان رئیس کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد .

۳۵ــ به‌نقل از آقای مرتضی ناصح دبیر ادبیات فارسی ، فریمان ، خراسان . در این ناحیه استعمال این کلمه بشکل کژدم Kazhdom نیز رواج دارد .

۳٦ــ نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ عمومی وین بشمارهٔ A. F. 340

۳۷ــ نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ بادلیان آکسفورد انگلستان بشمارهٔ Ms. Pers. C. 37

۳۸ــ نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ دانشگاه لاهور که نسخهٔ عکسی آن بسال ۱۳٤٤ هجری شمسی به‌اهتمام آقای مجتبی مینوی و به‌وسیلهٔ بنیاد فرهنگ ایران بچاپ رسیده‌است .

۳۹ــ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، شمارهٔ ۲و۳ ، سال سوم ، پاییز ۱۳٤٦ .

٤۰ــ کژ ص ٤۷، ۳۳٤، ۵۵٦، ۷۳۲ ، ۷۳٤، کژی ص ٤۳ هدایةالمتعلمین فی‌الطب ؛ عابل ومایل : کژ ص۳٦۹، اللغز : سوراخ او (موش نشتی) که میان قاصعا و نافقا کند از چپ و راست، کژ و پیچیده ، ص ۳۵۱، السامی فی‌الاسامی ، نسخهٔ عکسی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .

٤١ــ هدایةالمتعلمین فی‌الطب، ص ٤٩٠ و ٤٩١ .

٤٢ــ هدایةالمتعلمین فی‌الطب ، ص ٥٠٠؛ و نیز رك. صفحات ٦٣٢، ٦٣٣، بکردمك رفتن، ص ٦٠ همین کتاب .

٤٣ــ رك . زیرنویس شمارهٔ ٥ همین مقاله .

٤٤ــ الابنیه عن حقائق‌الادویه ، نسخهٔ عکسی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ٨٠.